

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۱، شماره ۴۱، پاییز ۱۳۹۸، صص ۹۳ تا ۱۱۱

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۱۸، تاریخ پذیرش: ۹۸/۵/۲

مؤلفه‌های نهیلیسم در آثار صادق هدایت و زکریا تامر

دکتر مریم محمدزاده^۱



چکیده

بدبینی به هستی و مناسبات آن، همواره در طول تاریخ بشر مطرح بوده است؛ لیکن رویکرد به آن به صورت یک مکتب فکری رسمی و با نام نهیلیسم از ثمرات مدرنیسم می‌باشد که به موازات ادامه حیات در آثار فیلسوفان و متفکران در اشعار شعرای زبان فارسی و عربی بازتاب یافته‌است. از آنجا که یکی از بهترین روش‌های تبیین یک مسأله، مقایسه آن با نمونه‌ای هم شأن و هم جنس است، نوشتار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، عناصر و مؤلفه‌های مشترک نهیلیسم را در آثار صادق هدایت و زکریا تامر به عنوان دو نویسنده پیشتاز در داستان‌نویسی مدرن ایران و سوریه که به پوچ‌انگاری گرایش یافته‌اند مورد کاوش قرار داده، تا برخی از آسیب‌های مترتب بر این مکتب فکری مشخص شود و عوامل روی آوردن این دو نویسنده به اندیشه‌های نهیلیستی مورد بررسی قرار گیرد. یافته‌ها نشان می‌دهد که علیرغم تعلق هدایت و تامر به دو فرهنگ و دو جامعه متفاوت، پوچ‌انگاری، یأس، بدبینی نسبت به فرد و جامعه، مرگ‌اندیشی و درون‌گرایی، بر افکار هر دو مستولی است و آشنایی با آثار متفکران غرب، استبداد و خفقان داخلی از عوامل مشترک و مؤثر در سوق دادن هر دو نویسنده به نهیلیسم بوده است.

کلیدواژگان: نهیلیسم، صادق هدایت، زکریا تامر، مرگ اندیشی.

مقدمه

نیهیلیسم که عمری به درازای تاریخ بشری دارد، در برهه‌های زمانی مختلف نمودهای گوناگونی داشته است. نفرت از حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تربیتی از منشأهای تکوینی نیهیلیسم و مایه‌های ابتدایی آن در جوامع اولیه است که نوعی ترک دنیا، خود فراموشی و بی‌اعتقادی به هدف‌دار بودن عالم را به دنبال داشته است تا این‌که در سده‌های اخیر به وسیله فیلسوفانی چون شوپنهاور و نیچه به عنوان یک مکتب فکری و فلسفی اعلام موجودیت کرد و در پیشروی هیچ‌انگاران‌اش نه تنها دین، مذهب، اخلاق و باورهای اعتقادی؛ بلکه خالق جهان و آفریننده هستی را مورد ستیز قرار داد.

نیهیلیسم که از ریشه کلمه لاتین nihil یعنی «هیچ چیز» گرفته شده «پدیده‌ای است که ... هرگونه باور و ثباتی را ویران می‌کند.» (کیا، ۱۳۷۹: ۲۲). «عام‌ترین معنای فلسفی این اصطلاح، گاهی به نظریاتی نسبت داده می‌شود که مدعی‌اند؛ عدم واقعاً به معنایی وجود دارد.» (شایگان، ۱۳۷۱: ۲۳) به عبارتی «نیهیلیسم، وضعیت روان‌شناختی و معرفت‌شناختی است که در آن معنای زندگی، هستی، بودن، خود و حیات از دست می‌رود و در پی آن شرایطی اضطراب‌آفرین و سردرگمی روحی ایجاد می‌شود.» (زمانیان، ۱۳۸۵: ۸۸) و «برترین ارزش‌ها، ارزش خود را از دست می‌دهند» (نیچه، ۱۳۸۲: ۶۳).

«برای یک نیهیلیست نه تنها جهان و زندگی، بی‌معناست، بلکه ناامید از یافتن معنا توسط ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های متافیزیکی است.» (زمانیان، ۱۳۸۵: ۹۲)؛ چنانکه از نظر نیچه «دنای ماوراءالطبیعه‌ای وجود ندارد. هیچ حقیقت بالفعلی در ماورای اشیاء یعنی ماورای پدیده‌های کم‌عمق و سطحی وجود ندارد. نه قادر متعالی در کار است و نه زندگانی بعد از مرگی؛ بنابراین مقوله‌های سنتی اخلاقی هم فاقد معنا هستند. خیر و شرفی نفسه وجود ندارند، اعمال شر از غریزه صیانت ذات ناشی می‌شود و خیر مفهومی قراردادی است.» (فرنسل، ۱۳۸۷: ۱۰۹).

در واقع نیهیلیسم، به بی‌معنایی و بی‌هدفی جهان و هستی بشر معتقد است و طبق آن نه خلقت جهان، هدف و معنایی دارد و نه هستی بشر معنا دار و هدف‌مند است. خدا وجود ندارد. زندگی هیچ معنایی ندارد و هیچ عملی نسبت به عمل دیگر رجحانی ندارد. این تصویر یأس‌آور

وحشتناکی است که نهیلیست‌ها از جهان و آدمی ترسیم می‌کنند: جهانی تهی از معنا و فاقد هدف و جهت، سرشار از پوچی و لبریز از عدم! این مشرب فکری و فلسفی در غرب، توسط فیلسوفانی چون نیچه تئوریزه شده؛ لیکن به موازات ادامه حیات در اندیشه فیلسوفان و متفکران، در شعر و ادب عربی و فارسی رسوخ یافته‌است. در این میان، صادق هدایت و زکریا تامر به عنوان میراث‌دار این گونه تفکرات در ادبای سلفی همچون خیام و ابوالعلائی معری از سویی به عنوان پرچمدار داستان‌نویسی مدرن ایران و عرب، تحت تأثیر اندیشمندان نهیلیست معاصر غرب بودند و از سوی دیگر به علت یأس و ناامیدی از بهبود اوضاع حاکم بر جامعه، به پوچ‌انگاری سوق یافتند. این نوشتار با هدف بررسی مؤلفه‌های نهیلیست به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های هدایت و تامر در این زمینه پرداخته و عوامل روی آوردن آنها به این مکتب فکری را مورد بررسی قرار می‌دهد.

بررسی و مقایسه برخی از عناصر مشترک نهیلیستی در آثار هدایت و تامر راهی است که می‌تواند گوشه‌ای از زوایای ناپیدا و کمتر شناخته شده‌ی آرا و اندیشه‌های این دو نویسنده نوپرداز ایرانی و عرب و چرایی و چگونگی رویکرد آنها به این افکار را مورد کاوش قرار دهد.

پیشینه تحقیق

درباره بررسی تطبیقی مؤلفه‌های نهیلیسم در آثار هدایت و تامر پژوهشی تاکنون انجام نشده است. از معدود آثاری که در زمینه نهیلیسم و اندیشه‌های نهیلیستی می‌توان مورد استناد قرار داد، درباره نهیلیسم و سیر تطور آن (زرشناس، ۱۳۹۴) است که به حوزه معنایی این اصطلاح در فلسفه و تاریخ و صور بروز آن در آثار برخی از متفکران می‌پردازد و چگونگی سیر آن را تا امروز مورد تحلیل قرار می‌دهد. نیست‌انگاری، خاستگاه، اقسام و پیامدهای آن از منظر نیچه (کرباسی‌زاده اصفهانی، امامی، ۱۳۹۴) به تشریح مبسوط گونه‌های نیست‌انگاری از نظر نیچه پرداخته است. رئالیسم و نهیلیسم - نقدی بر مبانی معرفت‌شناختی ضد رئالیسم (صادقی، ۱۳۹۰)، نهیلیسم و تأثیر آن بر نقاشی معاصر (کیا، ۱۳۷۹)، جلوه‌های نهیلیسم در اشعار ایلیا ابوماضی (مشایخی و دهنوی، ۱۳۹۰) از دیگر پژوهش‌های انجام شده در این زمینه است.

در زمینه بررسی آثار هدایت و تامر از منظر ادبیات تطبیقی نیز آثار ارزشمندی به رشته تحریر در آمده است که عبارتند از: بازتاب مصادیق فقر فرهنگی و سلطه سلطنت در پهنه داستان کوتاه صادق هدایت و زکریا تامر (عبدی و مرادی، ۱۳۹۱)، تحلیل تطبیقی عنوان داستان در آثار صادق هدایت و زکریا تامر (محمدی، غفوری حسن آباد و حقدادی، ۱۳۹۳)، خوانش هرمنوتیکی نام داستان در آثار صادق هدایت و زکریا تامر (غفوری، ۱۳۹۲).

روش تحقیق

روش تحقیق در این نوشتار توصیفی - تحلیلی و بر پایه روش کتابخانه‌ای است.

مبانی تحقیق

مؤلفه های نیهیلیسم در آثار صادق هدایت و زکریا تامر

زکریا تامر (متولد ۱۹۳۱ در دمشق) و صادق هدایت (متولد ۱۲۸۱ در تهران)، از پیشگامان داستان کوتاه امروزی و از شاخص‌ترین نویسندگان ادبیات سیاه معاصر هستند که در کنار تأثیرپذیری از نویسندگان غربی مانند سارتر، ادگار آلن پو، کافکا و دیگر ادبایی که در روند ادبیات جهانی نقش داشتند، با توجه به مکتب‌های ادبی و فلسفی غرب، از جمله اگزیستانسیالیسم و سورئالیسم توانستند با هنر ذاتی خود و نگاه دردمندانه به لایه‌های درونی جامعه، طرحی نو در ادبیات سرزمینشان پی‌ریزی کنند. آنان هر چند در دو محیط متفاوت رشد و نمو یافتند و دو فرهنگ مختلف را تجربه کردند؛ لیکن با توجه به درد مشترکی که از ناروایی‌های جامعه در روحشان حادث شده بود به آغوش نیهیلیستی پناه بردند که مؤلفه‌های مشترک آن در آثارشان عبارتند از: یأس، درونگرایی، پوچ‌انگاری، مرگان‌اندیشی، بدبینی نسبت به جامعه و افراد، پناه بردن به افیون و مشروب.

بحث

یأس

هدایت و تامر به دلیل اندیشه‌های نیهیلیستی از زندگی مأیوس هستند. هدایت، زندگی را عبث به شمار می‌آورد و هر چند در زنده به گور به دنبال انگیزه‌ای برای زیستن می‌گردد تا

بتواند زندگی خود را توجیه کند؛ انگیزه‌های نمی‌یابد. هیچ چیز و هیچ کس او را به زندگی وابستگی نمی‌دهد؛ لذا ادامه دادن به زندگی را بیهوده می‌شمارد و ضمن اینکه خود را چون میکروبی برای جامعه تلقی می‌کند. (ر.ک: هدایت، ۱۳۴۲ الف: ۲۶-۲۲) با حالت یأس آلودی می‌گوید: «دیگر نه آرزویی دارم و نه کینه‌ای، آنچه که در من انسانی بود از دست دادم.» (همان: ۳۶-۳۷).

نامه ۲۳ مهرماه ۱۳۲۷ ش. به جمال‌زاده، نیز نشان دهنده یأس اوست: «نه حوصله شکایت و چسناله دارم و نه می‌توانم خودم را گول بزنم و نه غیرت خودکشی دارم. ... همه چیز بن‌بست است و راه‌گریزی نیست.» (همایون‌کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۲۷۴).

شخصیت بریده از زندگی داستان زنده به‌گور، علت این یأس و سرخوردگی را در زنده ماندن از سر ناچاری و پشت کردن مرگ به خود بیان می‌کند و می‌گوید: «به کسی که دستش از همه جا کوتاه بشود، می‌گویند: برو سرت را بگذار بمیر. اما وقتی که مرگ هم آدم را نمی‌خواهد، وقتی که مرگ هم پشتش را به آدم می‌کند، مرگی که نمی‌آید و نمی‌خواهد بیاید. همه از مرگ می‌ترسند من از زندگی سمج خودم.» (هدایت، ۱۳۴۲ الف: ۱۱-۱۰).

ریشه این همه یأس و ناامیدی و بی‌زاری از زندگی را هم در وضعیت اجتماعی و ظلم حاکم بر جامعه می‌یابد و آن را در قالبی استعاری این‌گونه بیان می‌کند: «شنیده‌ام وقتی که دور کژدم آتش بگذارند خودش را نیش می‌زند- آیا دور من یک حلقه آتشین نیست؟» (همان: ۳۵).

تامر نیز فرازها و فرودها، پستی‌ها و بلندی‌های اطراف خود را درک نکرده و زندگی را یک‌نواخت و بی‌معنا می‌پندارد؛ چنان که راوی داستان رَجُلٌ مِّنْ دَمَشَقٍ، با بیانی یأس‌آلود از حتمی بودن برآورده نشدن آرزوهایش این‌گونه سخن به میان می‌آورد:

«مالجدواری من تکدیس الأمنیاتِ اذا کُنتُ اُثِقُ بِأَنِّی لَنْ أُنَالَ وَاحِدَه مِنْهَا» (تامر، ۱۹۸۷: ۷۲).

(چه فایده‌ای دارد که ذهنم را انبار آرزوها کنم زمانی که مطمئن هستم که به یکی از آنها

هم نمی‌رسم؟)

درونگرایی

علیرغم این که هدایت در بسیاری اوقات، شخص اهل معاشرت و اجتماعی به نظر می‌آمد؛ لیکن تفحص در زندگی او نشان دهنده میل او به انزوا و درون‌گرایی است. در خانه محقری در یک محل ساکت و آرام در اطراف خرابه‌ای در خارج شهر، به دور از آشوب و جنجال زندگی مردم می‌زیست. (ر.ک: هدایت، ۱۳۵۱: ۶) و احساس می‌کرد که موجود تنهایی است که به این دنیا پرت شده‌است؛ از این‌رو، به خلق قهرمانانی سرخورده، تنها و انزواطلب که همسو با احساساتش باشند، روی آورد. زنده به‌گور، سه قطره خون، و بوف کور، تصاویری از انسان‌های منزوی و تنهایی هستند که از جامعه می‌گریزند و به گوشه‌ای پناه می‌برند.

تاریک‌خانه، قوی‌ترین تصویر از این دست است که در آن، تاریکی، انزوا و درون‌گرایی را جزء ذات انسان می‌پندارد و تمامی تلاش‌های بشر برای رهایی از آن را بیهوده می‌شمارد و می‌گوید: «افسوسی که دارم اینه که چرا مدتی بی‌خود از دیگران پیروی کردم. حالا پی برده بودم که پرارزش‌ترین قسمت من همین تاریکی، همین سکوت بوده. این تاریکی در نهاد هر جنبنده‌ای هست، فقط در انزوا و برگشت به طرف خودمون، وختی {کذا} که از دنیای ظاهری کناره‌گیری می‌کنیم به ما ظاهر میشه- اما همیشه مردم سعی دارن از این تاریکی و انزوا فرار بکنن ...» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۳۴).

قهرمانان داستان‌های تامر نیز به سبب تناقضی که میان دنیای آرمانی خود و جهان بیرون می‌بینند به انزوا روی می‌آورند و بدون تلاش برای ایجاد تغییر، با تسلیم شدن در مقابل واقعیت به عالم درون پناه می‌برند. داستان الرجل الزنجی، قصه جوانی است که از تنهایی خود آزردده خاطر است و با فرورفتن در رؤیا ارتباط عمیقی بین خود و من شخصی خود برقرار می‌کند. برای من درونش جسمی مجسم می‌کند و او را مرد زنگی می‌نامد و جز با او با کسی گفت‌وگو نمی‌کند:

«الرجلُ الزنجیُّ صدیقی الا وحْد و هُو یُحِبُّنی بِصدقٍ و لا یُفَارِقُنِی لِحَظَّهٖ اِنَّهٗ قابعٌ فی داخِلی و انا اُتَحَدِثُ معه بِاستمرارٍ» (تامر، ۱۹۸۷: ۱۴). (آن مرد سیاه پوست تنها دوست من است و صادقانه مرا دوست دارد و لحظه‌ای مرا ترک نمی‌کند. او در وجود من پنهان است و من همواره با او صحبت می‌کنم) در داستان التثاوب نیز قهرمان تامر، ضمن آنکه تنها راه گریز از مشکلات

خود را در پناه بردن به عالم درون، متبلور می‌بیند، در برخورد با زندگی تلخی که با فقر و گرسنگی همراه است به توهم می‌پردازد و در عالم خیال در جستجوی شهری جدید با مردمانی است که در آن از گرسنگی و دل‌تنگی خبری نباشد.

«أغمضُ عَیْنِی وَ عُدْتُ أُحْلُمُ بِالرَّحِیْلِ إِلَى مَدِیْنَه شَنْقَتِ الْجُوعِ وَ الْكَآبَةِ وَ الضَّجْرِ» (همان: ۶۸).
(چشمانم را می‌بندم و دوباره به این تخیل و رویا می‌پردازم به شهری کوچ کنم که گرسنگی، افسردگی و خستگی را بر مردمش تحمیل کرده است).

پوچ انگاری

استغراق در نهیلیسم، هدایت و تامل را به جایی رسانده که زندگی را یکنواخت، بی‌معنی و بی‌مقصد تفسیر می‌کنند و احساس پوچی، احساس مشترک شخصیت‌های داستانی هر دو نویسنده است. به نظر هدایت، اگر انسان انگیزه مهمی برای زیستن نداشته باشد و عمر گرانمایه خود را در خوردن و خوابیدن خلاصه کند زیستن برایش دردآور است. در داستان س.گ.ل.ل. اگر چه انسان در رفاه و آسایش زندگی می‌کند؛ ولی از آنجا که هیچ انگیزه باارزشی برای زیستن ندارد، زندگی در نظرش پوچ و بی‌معنی جلوه می‌کند. (ر.ک: هدایت، ۱۳۳۱: ۹).

هدایت به پوچی دنیا و نبودن هیچ‌گونه منظور و مقصودی در زندگی ایمان دارد و سرتاسر زندگی را «یک قصه مضحک و یک مثل باورنکردنی و احمقانه» (هدایت، ۱۳۵۱: ۹۴) می‌بیند و زمانی که از دریچه اتاقش به بیرون نگاه می‌کند و سایه‌های تاریک درهم آمیخته درخت سیاه کنار دکان قصابی را می‌نگرد حس می‌کند که «همه چیز تهی و موقت است.» (همان: ۳۹) از این رو؛ همه چیز را بازیچه می‌داند.

«دنیا، مردم همه‌اش به چشم یک بازیچه، یک ننگ، یک چیز پوچ و بی‌معنی است.» (هدایت،

۱۳۴۲ الف : ۲۸)

و معتقد است:

«همه کارهایی که کرده بودم و کاری که می‌خواستم بکنم و همه چیز به نظرم بیهوده و پوچ

بود. سرتاسر زندگی به نظرم مسخره می‌آمد.» (همان : ۲۸)

تامر هم کوچک‌ترین امیدی به زندگی و آینده نمی‌بیند و هر اندازه پیش می‌رود، زندگی برایش پوچ‌تر و بی‌معنی‌تر می‌شود. شخصیت‌های داستانی مجموعه سهیل الجواد الایض او، انسان‌های تنها و درمانده‌ای هستند که هیچ انگیزه، شور و نشاطی برای حیات ندارند و بر اثر معنا باختگی، احساس پوچی می‌کنند. راوی داستان القبو در این مجموعه از وضعیت شخصیتی پرده برمی‌دارد که از شرایط زندگی یکنواخت خسته شده و امیدی به بهبود آن ندارد.

«كَانَتْ كَأْتِي أُقْسَى مِنْ أَرْضٍ بِلا مَطَرٍ و لَمْ أَكُنْ أَكْثَرَ مِنْ كَوْمِهِ لَحْمٍ بَائِسَةً لَا يَسْتَطِيعُ مُسَاعَدَتِهَا إِىَّ إِلَهٍ» (تامر، ۱۹۸۷: ۳۲). (غم و اندوهم بی‌رحم‌تر از زمین بدون باران بود و من چیزی بیش از یک تکه گوشت خشکی نبودم که هیچ خداوندی نمی‌توانست به او کمک کند).

راوی داستان الرجل من دمشق نیز فردی گریزان از کار و فعالیت است که همیشه محتاج دیگران است. از سر بی‌پولی، روزی سه بار سر سفره مادرش می‌نشیند و هزینه سیگار، قهوه‌خانه و سینما رفتن را از مادرش می‌گیرد؛ از این رو، خود را بی‌خاصیت می‌بیند و در مونولوگی که با خود دارد می‌گوید «لِمَاذَا أُعِيشُ مَا دَامَ لَيْسَ هُنَاكَ مَا أُعِيشُ مِنْ أَجْلِهِ و لِفَائِدَةٍ مُطْلَقاً فِى وَجُودِى» (همان: ۵۲). (چرا زنده باشم وقتی انگیزه‌ای ندارم که به خاطر آن زندگی کنم و هیچ فایده‌ای در هستی من نیست) زمانی هم که دروغین بودن زندگی دیگران، او را به تأمل وامی‌دارد، زندگی دیگران را همچون آینه‌ای می‌بیند که در آن بیهودگی زندگی خود و خالی بودنش از سعادت واقعی را می‌یابد.

«كَانَتْ حَيَاةُ الْآخِرِينَ مَرَأَةً أَشَاهِدُ فِيهَا تَفَاهَةً حَيَاتِي و خُلُوقَهَا عَنِ إِىَّ سَعَادَةٍ حَقِيقِيَّةٍ» (همان: ۵۲). (زندگی دیگران همانند آینه‌ای است که در آن بیهودگی زندگی خویش و خالی بودن آن از خوشبختی حقیقی را می‌بینم)

مرگ‌اندیشی

هدایت، به تبع افسردگی و تحت تأثیر فلسفه نهیلیستی، با زندگی قهر است؛ از این رو، در آثار داستانی و نمایش‌نامه‌هایی چون سگ ولگرد، آبجی خانم، داش‌آکل، پروین دختر ساسان،

زنده به گور، سه قطره خون و... بیزاری از زندگی و اشتیاق به مرگ را به طور گسترده‌ای انعکاس داده‌است. چنان‌که در داستان گجسته دژ، اصل اسارت‌ها را زندان زیستن می‌داند و می‌گوید: «زندگی یک زندان است، زندان‌های گوناگون. ولی بعضی‌ها به دیوار زندان، صورت می‌کشند و با آن خودشان را سرگرم می‌کنند، بعضی‌ها می‌خواهند فرار بکنند، دستشان را بیهوده زخم می‌کنند و بعضی‌ها هم ماتم می‌گیرند.» (هدایت، ۱۳۴۱: ۱۷۳-۱۷۲)

مرگ از دیدگاه او پایانی برای نیرنگ‌های زندگی است، به همین دلیل نه تنها از مرگ نمی‌هراسد؛ بلکه «نوعی وسواس (obsession) نسبت به مرگ دارد... این وسواس البته در حد یک فکر باقی نمی‌ماند، بلکه او را به نوعی دچار اشتیاق سوزان، غیر قابل کنترل و مکرر برای تخریب خود می‌کند که به شکل خودکشی ناموفق در دوران جوانی و موفقیت در این امر در پایان عمر متجلی می‌شود.» (بهارلوئیان و اسماعیلی، ۱۳۷۹: ۳۸۶)

باری، نیست‌انگاری و ناتوانی از رویارویی با مسائل، بیشتر قهرمانان داستان‌های او را به تبع طرز تفکر خود او، به خودکشی سوق می‌دهد. این قهرمانان که سرنوشتی محتوم به مرگ دارند مرگ را پایان بخش تهمت زندگی می‌دانند و همین امر سبب می‌شود تا برای رهایی از آن به خودکشی متوسل شوند. هدایت به ویژه در زنده به گور و بوف‌کور با اندیشه مرگ و خودکشی گلاویز شده و معتقد است: «کسی تصمیم خودکشی را نمی‌گیرد، خودکشی با بعضی‌ها هست. در خمیره و در سرشت آنهاست، نمی‌توانند از دستش بگریزند...» (هدایت، ۱۳۴۲ الف: ۱۱)

استغراق در نهیلیسم، هدایت را به جایی رسانده است که زمانی که با اندیشه مرگ گلاویز می‌شود به گورستان پناه می‌برد و ضمن رشک بر مرده‌ها، مرگ را سعادت و نعمتی می‌داند که ارزانی هر کسی نمی‌شود. (ر.ک: همان: ۱۴)

یکی از واژه‌های پر بسامد آثار تامر نیز مرگ است. در مجموعه سهیل الجوادالایبض، بیشتر شخصیت‌ها آرزوی مرگ دارند و گاهی تصمیم به خودکشی می‌گیرند. در داستان المبرات الصغیره، راوی داستان که هر روز از درد پوچ‌گرایی به قهوه‌خانه پناه می‌برد، تنها راه‌گریز از

این احساس را در انتحار و خودکشی می‌بیند؛ از این‌رو، مقدمات خودکشی‌اش را فراهم می‌سازد و با پس‌انداز پول توجیبی‌اش چاقوی تیزی می‌خرد که با آن به زندگی خویش خاتمه دهد.

«اشتریتُ بالثَّوْدِ الَّتِي اقْتَصَدْتُهَا مُوسَى نَصَلُهَا أَبِيضُ بَارِدٌ هَكَذَا سَأَمُوتُ... عِنْدَئِذٍ سَيَسْتَهِي كَسَلُ شَيْءٍ وَ تَحْتَمُ الْمَهْزَلَةُ بِنَهَائِهِ حَزِينَةٌ» (تامر، ۱۹۸۷: ۵۳) (من با پولی که پس‌انداز کرده بودم یک ریش تراش خریدم که نوک آن درخشان و سرد بود، این چنین می‌میرم ... در آن هنگام همه چیز تمام خواهد شد و داستان زندگی مضحک من به پایان غم و اندوهش می‌رسد)

در داستان صهیل الجوادالابيض، راوی شیفته مرگ است و پوچ‌گرایی و نیست‌انگاری او را وامی‌دارد که از شور و هیجانی سخن به میان آورد که تنها با مرگ به وجود می‌آید.

«لِمَاذَا تَعِيشُ يَا سَكَرَانُ؟ لِمَاذَا لَا أَمُوتُ؟ سَأَمُوتُ خُطْوَةً وَاحِدَةً إِلَى الْإِمَامِ وَأَهْرُبُ مِنْ تَعَبِ الْمَعْمَلِ وَالصِّيَاحِ وَالْوَجُوهِ الْقَاسِيَةِ... سَأَمُوتُ وَ ابْتِدَائَاتُ ابْتِغَالِ الْجُبُوبِ الْمَلْسَاءِ الصَّغِيرَةِ وَ أَنَا أَبْتَسِمُ مُشْفِيهِ هِيَ وَحَدَهَا بِاسْتَطَاعِهَا أَنْ تُنْقِذَنِي مِنْ تَعَاسَتِي» (همان: ۳۷) (ای مست مدهوش چرا زندگی می‌کنید؟ چرا من نمی‌میرم؟ من تنها یک قدم به جلو خواهم مرد و از خستگی کار و کارگاه و فریاد و چهره‌های خشن و سنگدل فرار خواهم کرد... من خواهم مرد و شروع به خوردن دانه‌های نرم کوچک خواهم کرد در حالی که لبخند می‌زنم آن تنها چیزی است که می‌تواند مرا از بدبختی نجات دهد)

بدبینی نسبت به جامعه و افراد

نهیلیسم تامر و هدایت، منجر به خلق عالمی در پس داستان‌هایشان شده که مهم‌ترین ویژگی آن، مردم‌گریزی، دوری از آداب و سنن اجتماعی و بدبینی نسبت به جامعه و انسان‌ها است. وارونگی هنجارهای اجتماعی، تزویر و ریاکاری، تقلب، خرافه‌پرستی، فریب‌کاری، مظلومیت زنان، فقر و بیکاری و... همه نشانگر وضعیت نابسامان جامعه‌ای است که دست در دست هم داده و با تیره‌کردن نقطه‌های روشن امید در وجود هدایت، زمینه‌های تشدید بدبینی را در او فراهم آورده‌اند. «جهل و بی‌سوادی عموم مردم و خرافه‌پرستی طبقات محروم او را آزار می‌داد. از تزویر و ریاکاری و سودجویی تحصیل‌کرده‌ها نیز رنج می‌برد. با

ادبای رسمی و آکادمیک نیز- که او را به بی‌سوادی متهم می‌کردند- میانه خوبی نداشت حتی از دوستانش در گروه ربه که درباره غلط‌های املائی و انشایی بوف‌کور سخن گفتند، می‌رنجید. از حقوق و درآمد اندک خود و از اینکه ناشران آثار او را منتشر نمی‌کنند... گله می‌کرد.» (رضی و بهرامی، ۱۳۸۵: ۱۱۱)؛ لذا با به تصویر کشیدن زوایای مختلفی از محیط اجتماعی، با بیانی حاکی از عصیان و انزجار بر این افراد خرده می‌گیرد و می‌گوید: «... درین محیط پست احمق نواز سفله‌پرور و رجاله‌پسند که شما رجل برجسته آن هستید و زندگی را مطابق حرص و طمع و پستیها و حماقت خودتان درست کرده‌اید و از آن حمایت می‌کنید، من درین جامعه که به فراخور زندگی امثال شما درست شده، نمی‌توانم منشأ اثر باشم؛ وجودم عاطل و باطل است؛ چون شاعرهای شما هم باید مثل خودتان باشند. اما افتخار می‌کنم درین چاهک خلا که به قول خودتان درست کرده‌اید و همه چیز با سنگ دزدها و طرارها و جاسوس‌ها سنجیده می‌شود و لغات، مفهوم و معانی خود را گم کرده، در این چاهک، هیچکاره‌ام...» (هدایت، ۱۳۳۰: ۸۹)

ناهمگونی هدایت با هنجارهای تعریف شده اجتماع موجب سوءظن او نسبت به مردم شده است؛ چنان‌که در جاهای مختلفی از دون ژوان در مجموعه سگ‌ولگرد، آنگاه که عاشق‌پیشگی مسخره تازه به دوران رسیده‌ها را بازگو می‌کند، به خوبی می‌توان انزجار نویسنده را از تیپ‌های دن ژوانی دریافت. (ر.ک: هدایت، ۱۳۴۲: ۳۸-۳۷)

داستان مردی که نفسش را کشت، حکایت انسان سرگشته‌ای است که می‌خواهد از شر اجتماع به دین پناه ببرد؛ اما با مشاهده دغلبازانی که در ظاهر زندگی زاهدانه دارند؛ لیکن در پس پرده به زندگی شاهانه خود مشغولند به زندگی خود پایان می‌دهد. (ر.ک: هدایت، ۱۳۴۱) در داستان طلب‌آمزش نیز افکار پوچ مردم روزگار به تصویر کشیده می‌شود. (ر.ک: همان)

تامر نیز به عنوان عضوی از جامعه فقیر که به خاطر شرایط نامناسب اقتصادی، مجبور به ترک تحصیل شد، نسبت به مردم و جامعه بدبین بود. در داستان الرجل من دمشق، راوی

داستان، نفرت خود را از مردم برملا می‌سازد و اعلام می‌کند که «أَوَدُّ أَنْ يَتَحَوَّلَ النَّاسُ كَافَّةً إِلَى كِلَابٍ لَا تَتَوَقَّفُ لِحِظَةٍ عَنِ النَّبَاحِ تَامِر، ۱۹۸۷: ۷۲) (دوست دارم که همه مردم تبدیل به سگ‌هایی شوند که یک لحظه از پارس کردن دست برندارند).

این تنفر تا بدانجا است که اذعان می‌کند: «هَوَايَتِي الْمُفْضَلَةُ إِثَارَةُ الْمُشَاجِرَاتِ» (همان: ۷۴) (سرگرمی مورد علاقه من برانگیختن مشاجرات است)

پناه بردن به افیون و مشروب

مشکلات و سختی‌های زندگی از نظر یک نهیلیست چنان بغرنج می‌نماید که تنها چاره برای گریز از هجوم این قبیل افکار را تخدیر قوه تفکر می‌یابد و به جای چاره‌جویی در پیدا کردن راه‌حل، به پاک کردن صورت‌مسأله اقدام می‌کند. از این‌رو، هدایت و تامر به دلیل پیروی از اندیشه‌ها و آموزه‌های نهیلیستی در نوع نگاه خاص به مشکلات، برای آرامش درون و التیام، شیوه‌های نامتعارف و غیرمعقول را در پیش می‌گیرند. هدایت، زندگی خود را زهرآلود می‌داند و برای گریز از رنج زندگی دیرینه خود به شراب و افیون پناه می‌برد؛ زیرا از نظر او «در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره در انزوا روح را آهسته می‌خورد و می‌تراشد. این دردها را نمی‌شود به کسی اظهار کرد... زیرا بشر هنوز چاره و دوايي براي پيدا نکرده و تنها داروی آن فراموشی به توسط شراب و خواب مصنوعی به وسیله افیون و مواد مخدره است.» (هدایت، ۱۳۵۱: ۳)

برای فراموشی معشوقی با اندام اثیری، باریک و دارای چشمان درشت متعجب، نیز به شراب و تریاک پناه می‌برد (ر.ک: همان: ۱۳) و استفاده از مشروبات الکلی و افیون را گاه چنان با آب و تاب تعریف می‌کند که گویی یکی از افتخارات زندگی اوست.

«پای بساط تریاک، همه افکار تاریکم را میان دود لطیف آسمانی پراکنده کردم، در این وقت جسمم فکر می‌کرد. جسمم خواب می‌دید... تریاک، روح نباتی، روح بطيء الحركت نباتی را در کالبد من دمیده بود. من در عالم نباتی سیر می‌کردم. نبات شده بودم.» (همان: ۷۸).

قهرمان و شخصیت داستانی تامر نیز شراب را از ضروریات زندگی می‌شمارد و معنای زندگی در نزد او در مستی و شکم‌بارگی خلاصه می‌شود. در داستان صهیل الجواد الابيض وقتی

احساس پوچی، کارگر خسته را فرامی گیرد و ناامیدی، اضطراب و سردرگمی بر او غلبه می کند برای فرار از مشکلات وارد میخانه می شود و جام شراب را جرعه جرعه می نوشد و می گوید: «أَتَجَرَّعُ بَنَهُمْ خُمُوراً رَدِيئَةً، اللَّيْلُ دُونَهَا كَأَبِه فَاجِعَهُ وَ شَعَرْتُ بِشَوْقٍ إِلَى إِرْتِيَادِ غَابِ الْخَدْرِ وَ قَادَتَنِي قَدَمَايَ إِلَى خَمَارِهِ» (تامر، ۱۹۸۷: ۳۴). (من شراب ناخالص را جرعه جرعه می نوشم، شب بدون آن درد و مصیبتی فاجعه بار است و من شوق و رغبتی در رفت و آمد به جنگل در خود احساس نمودم و پاهایم مرا به خمار (باده فروش) رهنمون شدند).

در داستان الخبز و الکآبه وقتی روزنامه فروش، شایعه گران شدن قیمت باده را تکذیب می کند و اطمینان می دهد که قیمت عرق هیچ تغییری نکرده است، مرد جوان خوشحال می شود و ضمن آنکه زندگی را بدون شراب هیچ می انگارد، می گوید:

«فَتَمَنُ الْعِرْقُ وَالنَّسَاءِ وَالْخُبْزِ يَجِبُ أَنْ يَظْلُ عَلَى الدَّوَامِ رَخِيصاً. لِأَنَّ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ وَحَدَّهَا تُعْطَى مَعْنَى مُتَمَعاً لِلْحَيَاةِ» (همان: ۶۹). (قیمت عرق و زن و نان باید همیشه ارزان باشد زیرا تنها اینها هستند که به زندگی معنا می دهند).

عوامل سوق دهنده هدایت و تامر به نهیلیسم

زمینه های فکری

هدایت به دلیل تحصیل در مدرسه وابسته به غرب به نام سن لوئی، و سپس عزیمت به اروپا و تسلط به زبان های انگلیسی و فرانسه با آثار اندیشمندان اروپایی آشنا گردید. در واپسین سال های زندگی خود نیز به افکار کافکا علاقه نشان داد. کتاب مسخ او را ترجمه کرد و پیام کافکا را نوشت و بدین گونه با نهیلیسم آشنایی یافت.

تامر نیز از طریق مطالعه آثار ادبی نویسندگان بزرگ معاصر جهان از جمله ژان پل سارتر، آلبر کامو، کافکا و دیگر ادبا با اندیشه های متفکران غرب آشنا شد. او همچنین «کتاب ها و مقالات بسیاری را درباره مکاتب مختلف ادبی مانند اگزیستانسیالیسم، امپرسیونیسم و سورئالیسم مورد تأمل قرار داد که همین امر، بیشتر از دیگر نویسندگان معاصرش بر شیوه بیان و ارتقای سطح ادبی او تأثیر نهاد.» (حسینی، ۱۳۸۹: ۲۹-۲۸) و سبب آشنایی با نهیلیسم شد.

زمینه‌های سیاسی و اجتماعی

در داستان‌های هدایت و تامر، نگرش تیره نسبت به زندگی و جامعه نمایان است. این نگرش که یادآور انعکاس افکار بزرگانی چون ادگار آلن پو، سارتر و کافکا است بر سرتاسر آثار این دو نویسنده سایه افکنده و تشکیل دهنده بن مایه اصلی داستان‌های آنهاست. صادق هدایت چهار سال قبل از صدور فرمان مشروطیت پای به عرصه هستی نهاد و در آغاز جوانی شاهد هرج و مرج کشور پس از جنگ جهانی اول و کودتای سیدضیاء و رضاخان شد. وی که در فضای نسبتاً باز سیاسی دوران مشروطه رشد یافته بود، پس از سفر به فرانسه و آشنایی با فضای سیاسی - اجتماعی اروپای آن روزگار، شکاف عمیقی میان اوضاع استبداد زده ایران و وضعیت اروپا مشاهده کرد؛ از این رو، هرگز نتوانست نسبت به اوضاع کشور بی‌اعتنا باشد؛ لذا «همواره نه به عنوان یک عنصر سیاسی بلکه به عنوان یک منتقد اجتماعی مخالفت خود را با رضاشاه بیان نمود.» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۳۳۴)؛ لیکن زمانی که از هرگونه امیدی نسبت به بهبود اوضاع ایران ناامید شد، تحت تأثیر روشنفکران سرخورده دوره رضاشاه قرار گرفت و به جای اتخاذ تدابیر فعالانه در برخورد با فقر و فلاکت مردم و محرومیت از حقوق طبیعی، اجتماعی و مدنی آنها و همچنین جهل و نادانی حاکم بر جامعه به آغوش نیهیلیسم پناه برد.

زکریا تامر نیز درد و رنجی را که جامعه عرب به ویژه سوریه پس از شکست ۱۹۶۷ به آن گرفتار شده به تصویر کشیده است. داستان‌های او بیانگر مشکلات و دغدغه‌هاست چنان که در دمشق‌الحرائق با به کارگیری رمز، به بررسی مشکلات اجتماعی و سیاسی سوریه می‌پردازد. در الرجل من دمشق، مشکلات اجتماعی و فرهنگی انسان معاصر را در زمینه مسائلی همچون عشق، کار، غرور، عزت نفس، آینده، خانواده و ... بیان می‌کند.

در مجموعه داستانی ربيع فی الرماد نیز مسائلی مانند فقر و بیکاری، خرافات، تبعیض و فاصله طبقاتی را از زوایای گوناگون مورد کنکاش قرار داده و انتقادهای خود را نسبت به سلطه جابرانه حکومت‌های عربی و سنت‌های فاسد اجتماعی بیان می‌کند. باری مشاهده وارونگی ارزش‌ها از یک سو و بدبختی‌ها و ناکامی‌های مردم روزگار از سوی دیگر، ضمن

آنکه موجب رهیافتی نقادانه نسبت به ظلم‌پذیری و تسلیم مردم جامعه عرب می‌شود سبب بروز نگرش منفی و نگاه غبارآلود در تامر و روی آوردن او به نهیلیسم می‌شود.

زمینه‌های شخصی

بسامد بدبینی و پوچ‌انگاری در آثار هدایت بیشتر از نوشته‌های زکریا تامر می‌باشد. شاید افسردگی هدایت را بتوان به عنوان عاملی فزاینده در این زمینه تلقی کرد که سبب شده، اندیشه‌های نهیلیستی در او قوت گیرد و گفتمان غالب داستان‌هایش را بیش از تامر به خود اختصاص دهد.

به هر حال، آنچه درباره هدایت و افسردگی او گفته شده، واقعیتی است انکارناپذیر. هدایت از کودکی فردی کم‌رو و خجالتی بود. به گفته برادش «در پنج شش سالگی خیلی زودتر از معمول و سنّ خودش، آرامش و سکوتی در او دیده می‌شد. شیطنت‌های بچه‌گانه نداشت. غالباً در خودش فرومی‌رفت و از دیگر کودکان کناره می‌گرفت.» (دستغیب، بی‌تا: ۱۳).

شکست‌های متعدد در زمینه تحصیلات دانشگاهی، عشق و اشتغال، او را به نوعی از افسردگی دچار کرده بود. چنان که می‌گوید: «شرح حال من هیچ نکته برجسته‌ای دربر ندارد. نه پیش‌آمد قابل توجهی در آن رخ داده، نه عنوانی داشته‌ام، نه دیپلم رسمی ...» (بهارلوئیان و اسماعیلی، ۱۳۷۹: ۲۵).

نشانه‌های این افسردگی که از دوران جوانی در هدایت وجود داشت با افزایش سنّ و فشارهای ناشی از مسائل فکری، سیاسی و اجتماعی روبه فزونی نهاد تا اینکه سرانجام به خودکشی او منجر شد.

نتیجه‌گیری

زکریا تامر و صادق هدایت که اوضاع اجتماعی جامعه خود را به شکل ملموسی تجربه کرده‌اند، داستان کوتاه را به عنوان راهی برای به تصویر کشیدن آلام اجتماعی برمی‌گزینند؛ لیکن طوفان خفقان و استبداد و استعمار، درخت امید به نجات را در وجود آنها می‌خشکاند و آشنایی با آثار فیلسوفان و متفکران غرب، یأس، بدبینی و پوچ‌انگاری را در آنها قوت

می‌بخشد؛ لذا به جای اتخاذ تدابیر فعالانه و یافتن راههای برون رفت از مشکلات، انگیزه خود را برای زندگی از دست می‌دهند و با پاک کردن صورت مسأله در یک حرکت ناشیانه به آغوش نهیلیسم پناه می‌برند.

هر دو نویسنده در داستان‌های خود با خلق شخصیت‌ها و قهرمانانی انزواطلب که همسو با احساسات خودشان می‌باشد، انسان سرخورده، سرگردان و ناامیدی را در فضای تیره نشان می‌دهند که گوشه‌گیر و مردم‌گریز است و برای التیام دردها و رسیدن به آرامش درون، با اتخاذ شیوه‌های نامتعارف، به شراب و افیون پناه می‌برد و خودکشی را بهترین راه برای نجات از فساد و تباهی می‌یابد. با این حال نفوذ نهیلیسم در اندیشه صادق هدایت بیش از زکریا تامر بوده است چنان که خودکشی را در مورد خودش به عنوان مهمترین مؤلفه نهیلیسم به مرحله عمل درآورد.



منابع

۱. بهارلوثیان، شهرام، فتح الله اسماعیلی (۱۳۷۹) شناخت نامه صادق هدایت، تهران: قطره.
۲. امر، زکریا (۱۹۸۷) صهیل الجواد الابيض، دمشق: منشورات مکتبه النوری.
۳. حسینی، شمسی (۱۳۸۹) بررسی اسلوب داستان نویسی در داستان های زکریا تامر، دانشگاه بیرجند، پایان نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی دکتر علی سلیمی.
۴. دستغیب، عبدالعلی (بی تا) نقد آثار صادق هدایت، تهران: سپهر.
۵. زرشناس، شهریار (۱۳۹۴) درباره نهیلیسم و سیر تطور آن، تهران: کانون اندیشه جوان.
۶. شایگان، داریوش (۱۳۷۱) آسیا در برابر غرب، تهران: باغ آینه.
۷. صادقی، رضا (۱۳۹۰) رئالیسم و نهیلیسم - نقدی بر مبانی معرفت شناختی ضد رئالیسم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه دینی.
۸. غفوری، عفت (۱۳۹۲) خوانش هرمنوتیکی نام داستان در آثار صادق هدایت و زکریا تامر، دانشگاه بیرجند، پایان نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی دکتر ابراهیم محمدی.
۹. فرنسسل، ایو (۱۳۸۷) زندگی و آثار نیچه، ترجمه فرشته کاشفی، تهران: آگاه.
۱۰. کیا، مژگان (۱۳۷۹) نهیلیسم و تأثیر آن بر نقاشی معاصر، تهران: تندیس.
۱۱. نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۸۲) نیست انگاری اروپائی، ترجمه محمدباقر هوشیار و اصغر تفنگساری، آبادان: پرستش.
۱۲. هدایت، صادق (۱۳۵۱) بوف کور، تهران: سپهر.
۱۳. _____ (۱۳۳۰) حاجی آقا، تهران: جاویدان.
۱۴. _____ (۱۳۴۲) الف، زنده بگور، تهران: امیر کبیر.
۱۵. _____ (۱۳۳۱) سایه روشن، تهران: سینا.
۱۶. _____ (۱۳۴۲) سگ ولگرد، تهران: امیر کبیر.
۱۷. _____ (۱۳۴۱) سه قطره خون، تهران: امیر کبیر.
۱۸. همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷) هدایت از افسانه تا واقعیت، تهران: طرح نو.

مقالات

۱۹. رضی، احمد، مسعود بهرامی (۱۳۸۵) زمینه‌ها و عوامل نومیدی صادق هدایت، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۱، صص ۹۳-۱۱۴.
۲۰. زمانیان، علی (۱۳۸۵) نیهیلیسم از انکار تا واقعیت، فصلنامه راهبرد، شماره ۴، صص ۱۱۴-۸۷.
۲۱. عبدی، صلاح‌الدین، مریم مرادی (۱۳۹۱) بازتاب مصادیق فقر فرهنگی و سلطه سلطنت در پهنه داستان کوتاه صادق هدایت و زکریا تامر، ادب عربی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران)، دوره ۴، شماره ۴، صص ۷۱-۸۹.
۲۲. کرباسی‌زاده اصفهانی، علی، سید آزاده امامی (۱۳۹۴) نیست‌انگاری، خاستگاه، اقسام و پیامدهای آن از منظر نیچه، مجله علمی پژوهشی متافیزیک، سال پنجاه و یکم، شماره ۲۰، صص ۹۳-۱۱۰.
۲۳. مشایخی، حمیدرضا، محمود دهنوی (۱۳۹۰) جلوه‌های نیهیلیسم در اشعار ایلیا ابوماضی، فصلنامه لسان مبین، دوره ۲، شماره ۴، صص ۲۳۳-۲۵۹.
۲۴. محمدی، ابراهیم، عصمت غفوری‌حسن‌آباد و عبدالرحیم حقدادی (۱۳۹۳) تحلیل تطبیقی عنوان داستان در آثار صادق هدایت و زکریا تامر، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۹۱-۲۱۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

Elements of Nihilism in works of Sadegh Hedayat and Zakaria Tamer

Dr. Maryam Mohammadzadeh¹

Abstract

Pessimism towards the world and its structures has always been a topical issue during human history. But the approaches to probe it have led to a formal school of thought called nihilism and this has been one of the outputs of modernism reflected in poems composed by Persian and Arab poets along with the works of the philosophers and scholars in the field. Since one of the best approaches to identify an issue is to compare it with a parallel and same level sample, the present study has tried to probe the issue using a descriptive-analytic method to discuss about the elements and constituents of nihilism in the works of Sadegh Hedayat and Zakaria Tamer as two pioneering writers in modern story writing in Iran and Syria who tended towards nihilism to recognize some of the problems repeated in this school of thought and to investigate about the factors that led these two authors towards nihilist thoughts. Findings showed that although Hedayat and Tamer belonged to two different cultures and societies, nihilism, disappointment, pessimism towards the individuals and the society, thinking of death and introverted thoughts have dominated thoughts of both authors and being informed about the thoughts of western scholars, local dominance and tyranny have been among the common and effective factors that caused both authors to tend towards nihilism.

Keywords: nihilism, Sadegh Hedayat, Zakaria Tamer, thinking of death.

¹. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Ahar Branch, Ahar, Iran. (Responsible Author)